۱۰۰ ریال

۲۳۵

دیوان دو قصیده
کرمانشاهی

۱۷۷۶ ع
۲۰
۲۴/۹/۳

۱۰۰ ریال

۲۴۵

دیوان دو قصیده
کرمانشاهی

ع ۱۷۷۶
۲۰/۹/۲۴

۲/۲/۱۵



۵۰۴۴۹

۱۰۰ ریال

۲۴۵

دیوان دو قصیده
کرمانشاهی

از قصاید سلمان کرمانی در مدح خواجه [illegible] احمد [illegible]
[illegible] دام اقباله

پیری گشته برافزون زهی چند ایام / که نیاید ز بر دوست مرا پیک و پیام
اندرین مدتم آسیمه سر از رنج جهان / که همی باز ندانم ز لیالی ایام
ای [illegible] / آه دریغ از [illegible] یار سلام
[illegible] / یکی از بار حال و یکی از تیر ملام
آن [illegible] که [illegible] / دل من شیفته چون [illegible]
در غم [illegible] / نامه ننوشت و نبرد از من دلباخته نام
من همی [illegible] / خبرش نیست که از رنج تنم رنجه مدام
یارب آزاد کن از غم [illegible] اگر چند / غم هجرش دل من کرد گرفتار مدام
دوم این هم که [illegible] / آفرینش همه تعریف و دعایش دشنام
[illegible] / که چو آن شام [illegible] صبح [illegible]
نتوانم که نمایم [illegible] نامه [illegible] / محنت و رنج خود اظهار [illegible] اعلام
[illegible] / باد دلارام [illegible] اندر آرام
[illegible] / صبر کو تاب کجا حیله چه و چاره کدام
[illegible] / خنده از گریه ابر و چمن آید [illegible]
بودم آغاز [illegible] / تنگ شد [illegible] آن انجام
اندرین [illegible] / که مگر دولت [illegible] مرا گردد رام
سرم آسیمه شد [illegible] / سوده [illegible] شد و فرسوده [illegible]
[illegible] / مردمان [illegible] عید صیام
[illegible] / نرسید از [illegible] مهری بشام

هم بکنم



هم [illegible] / هم [illegible]
[illegible] / که [illegible]
نه [illegible] / نه [illegible] جگر بود طعام
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] عصام
[illegible] / [illegible] کرام
[illegible] / [illegible] کام
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] مقام
[illegible] / که [illegible] انجام غم [illegible]
[illegible] / آه [illegible] انام
[illegible] / آفتاب فلک فضل [illegible] الاسلام
[illegible] / بهترین صاحب [illegible] وزیران [illegible]
[illegible] / [illegible] نظام
[illegible] / [illegible] حمام
[illegible] / [illegible]
که [illegible] / [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] / [illegible] کلام

از بزرگان جهان کیست جز این خواجه راد    عالم و مفخر آفاق و در اصلاح جهام
کش نبینند ظفر و فتح بکام دل خویش    نقش کرنگارد خط انجاح مرام
چشم انصاف و دی آن دیده بیدار بود    گر چو بخت ملک او دیده بود هیچ منام
بخت در خفته کشد از عمل خویش خرد    بسیاست رسد از ترس ازو حکم قیام
دیگر و دیگر حکومت کن داد گران    داد در دور تو را بهتر از دو جار احکام
زنده از تست و کار آید فضل و هنر    هم بدنیا که بود زنده ز ازدواج اجسام
بر زانجم جهه بر برتری جاه و رتبت    بچکان جهه بر بچگان فکر تو خام
جمع حضرت بزیر قدم همت تو    گر چه آتش بنهد عرصه عزت مقام
حق بجهت تو آن جون گهر جوهر    کند انصاف تو در علم تو ساز جسام
هم جهه زرقه ز گرفت طراز    بحر بخت بدست تو بر دست زمام
هر که بر غره غرای تو بگشاید چشم    هر که بود که درای تو گرفتار و کام
پیش این روز نگوید ز علو افلاک    نزد آن باد بیارد ز فروغ اجرام
امر تو نافذ چون پیکان در دشت هلاک    حکم تو قاطع چون در کف خنجر و حسام
نعت های تو مرا نور فشاند به ضمیر    وصف خلق مرا مشک رساند بمشام
کوه را دست نگه تو زند تیغ بفرق    چرخ را شخص جدل تو زند خیمه بیام
تن بیدل تو ز نازند تو شرار    در سپهر گنه بابس شده توکام
مرز گه چون سپهر اقبال    بخت محو تو از فلک آید بسلام
خیره گردد تا و نشسته از جهت تست    زانکه باد آستین بر پای تو آن کرد خیام
مسیحا که گوید که از تعبیر    حکمت و فضل تو را بود که جهد و نظام
ره بو مستقبل ام است چو حاضر معلوم    ز تو باید نه ز اختر شمران استفهام

خوام ع

هر بکر

صد یکی فیض تو در تربت اهل هنر    نافش خور کند بر فلک مینا نام
خیره از تربت تو ادب و حکمت اگر    عاجب و بیرون و با قوت کند خور ز رز غلام
جهت از فکرت من شعر خوش و نغز نکو    چون سیمای از نظم آورده جواهر انعام
بس که جان تو دیدیم دانعام بود    صبح جهان زنده ز نعمت و شکر انعام
چون تعجب کرد پرتو من دمراح    زینه از لطف تو در چاره کار اقدام
بر فضولات که از شفقت تو استنظار    بنده هم بودم زین پیش بر خواجه غلام
مهد این خاک بسی آن حالت ناخوش    همچون تیغ گهر دوری در حبس نیام
نظم شعر ارچه نکو دانم بیدان داند    که چو دیگر شعرانیست مرا طمع حطام
منقبت گوی توام هم ز تو جویم احسان    مدحت سنج توام هم ز تو خواهم اکرام
شیخ عالم همه از بهر سخن معلوم است    زنگ حسن طلب ادا بدعا حسن ختام
تا چو گل بالد ناله بچمن بلبل زار    تا بخندد دهن غنچه بگریه چو غمام

دین ثنا دار را در قر تو باد استقلال
ملک سلطان را در ایام تو باد استحکام

حیث نفاء الدهر ما کفها اهله    و هذا دعاء للبریه شامل

این بنده که گوینده این قصیده است از آن روی در خاتمت مدیحه حسن طلب را بکار نبرد و نخواسته است که سخن جز اندازه کشد ~~...~~ که بر ضمیر منیر خواجه کامله کف عطا و کرمت اجمالا شرح حالت و جهت نگارش ستایش طراز و پوشیده نیست و شمه بر از آن بعرض رسیده (از آنگاه که خانه زاد دولت عظم سعد و الملک الخلافه عزه اکنون قریب نه ماه است که با سیدها و نویدها در این پای تخت سرگردان و پریشان

روزش همی بود شب بروز همی رساند هم اکنون که بتحت کریمه جناب خواجه اجل امجد
فاضل عالم عادل شمس الانشا عزت الفقرا مجیر الملوک نصیر الدوله ادام الله ایامه بالعز
عالی شاید که نسب لها الله ابدا بیش ظل مکرمت بچنبه زبر این بنده گسترده داشت
و بنگاه در سلک خدام حضرت امی پرورد بدان سر است که به بیابه خراج
دافع زنهار دهد دوام سپیج عالم گرفته روزگار و سپهر انتقام گیرنده شهوی
دهند این چه برانگیخته عنوان دورند که در زمین کام آستانش هجوم دارند و سبب آنکه
تمامی ایام کتابتی نزد برادران دبا باز ماندگان وطن رسیده و عودت بنده را بجهه
رفع رنجش ناکار خویش خواسته بودند و در حق سیاسانش بخطا از جانب بعضی
اولیای دولت بحکومت دارالدوله کرمان اشتباه کرده که این بنده عرض
کم مصادر فرمانیه جهه در آنجا کارگزاران دیوانها بیوتات ترحیب دستوری و تسعیر
این بنده برادران را که او را مرحوم مصطفی خان دیوان بیگی کهنه عهده شده مرحوم حاجی ... مشکل
کمترک از بیخ بیجا ربیع الاول تحت الله و صرف بیت خود مرام حال باز سال
خرقه مستانه بته ساخته و هنوز بعداوت جوالانه کارش بفتح مخالفت است و ماه گردان
جان بیچارگان بحث بسته و گذشته از این نکته قضیه معتد که افزون از نگاه بیک سال است
در نگاه سابقه ولایت در حق بازماندگان مقرر است و در طی آن بحکم فرد بیک ده دینار است
و در پیش سال که بنده مرتوف در المنقضیه بوده ام قطع کرده و بجز آنها ماندگان داده اند و از بودن
این بنده در سده امیر عدل الله رب خواجه بایشان رسیده که عوض آن مرحب حالات
دلفریب است (عظم البلاء و بیع الحاجه من بیاع دنیا و جنس الاسلام) حرکی بدون دلفریبی
طول نقصه این شهر عبرات خسارت و حسرت بنده و یک دو جوال دو نظار
در انتظار کمال و میدان فرزندان بخشیده نگاه سنت عطا کنند و نعم سر و دستگیری کنند

سیوه رسیت بنده که افزوده از کمال و بنده خواجه مشهور دار الفضل رستم برکت
درخواست کردن و بیت طبع منقول در باب فضیلت بزرگ بنده و بیت
مطلب را بجا آوردن و دنبال این ناگذار سبیله آنچه بحضرت کریمه نصیره ادام الله قباله
باجابت محترم که در مکرمت جاه گرفتن خواسته ام که بفلک بخشش را ادایش کرامت
را ببخشیده ابر که رسیدن شاید که از کرم و نیکوئی جستن شیر تنگ بدری و دور
قسمهای مدی نزد جا و جان و خوانده سرافراز در جنبش خدمی در کاه رحمان
عودت وطن دهند بابت سپاسش نه خطا قبل و جریه دیرزمان که بازماندگان شکایت
کرده اند اولیای دولت در باب جوالیه برات منبوری و تسعیری باز ماندگان بجای خرج الاول
در خود شهر کرمان ان بحجج از ترویج که خدمات آن عهد که از نقل حدود امیر بیوتات
و همچنین در باب بعضی دیگر در روز و کوکل بجان هم خصوصا ملحق مواجبات که حکم الامان
کلمه که محکم مکرمت از حکم ولایت (اگر حضرت بنده رتبه توقف شده این مرتبت که دار ضبط بحضرت
نگه بجان رتبت و در بازگشت بدولت باین افتخار که مکرمت حضرت جاودانه
دعا گوی حمیم امید بیعت در قبول همه این بنده مقرر دارند که کمیته دوام مرا در پیوستن نگاه دارند
دعاگوی منافع دو جهانی و احسان حضرت خواهد بود) اگر از آن مطالب که سه روز تذکره قبل
نگاشته مذکور شده باشد نفس جهانی عاجز کم و بنظر مبارک رسیدم بحرمت آنکه رحمت بر عالم
و حالت آنجا ثابت بیفع نگارنده فرستد ام این جا بنده ختم کردم دولت باقی کنج تاج الکرام
دهر بخش فرمانیه باید گزینه او سپه گاه نه فقر فاقه که فرصه خود امر ها دولت

واقف افتد کلام ان اللّٰه یعلم

امید که خوشیم دانست جنّه طرسه
در علم و دانایه دو دست بقری

دعا بر عالی الحق درجه ورود در
ادر فیض خود جنس خشیالی بعری

تمام الدعا و کل اللسان ما کلام بدیع

٥

۹

بسم الله خیر الاسماء

ای گرفته جود و مردی از وجود تو قوام

وی ترا بوسیده گردون خاک پا از احترام

ای ترا روح القدس از ایزد دمیده در تقویت

وی ترا تأیید حق هر روز و شب در اهتمام



ای تو در خیل ملک مذکور با روحی فداک

وی تو در زیر فلک مشهور بر خیر الکرام

کس نظیرت را نه بیند جز در آب و آینه

ور به بیند فی المثل آن نیز باشد در منام

در خطوط دست تو تفسیر آیات کرم

در زبان کلک تو آداب اعجاز کلام

ارزه تعظیم و حرمت سروران دهر را

در کعبت سبع الطباق و خانه بیت الحرام

پیش رایت نیت پنهان آنچه باشد تعبیه

در بطون روزگار و در متون صبح و شام

چون زبان خامه طیب خلف آرد در بیان

بر دماغ نامه از تاثیر آن عنبر زکام

ازبهرا

زآب و خاک و باد و آتش دیگران را چار تو

اقتدار و اعتبار و احترام و احتشام

هر که او والانسب شد یا لقب از شه گرفت

کی تو همسایه بجاه و کی تو همسایه بنام

کاش از مینا کند رخساره سیمای کبود

فرقها دارد بسی فیروزه با فیروزه فام

گر بجای بر بپرد با باز مرغ خاکی

تیر چرخ پرد از او باشد همی تا طرف بام

مرید ایران فلک رتبت سقی الله ثراه

که نظیرش را نبیند کس الی یوم القیام

در نسب فرزند جهانگیری اسد

در حسب فرزند روحانی کعظم احترام

بالام زن

زاده است آن کبها گر معن و حاتم زاده اند

معنی جود آنکه از دست ای فخر عظام

از تو ظاهر فیضها چند آنکه انجم در فلک

در تو دریا دل سخا چند آنکه باران در غمام

تا نشستی ایمن از این منصب بپیروزی قدم

تا گرفتی در این مسند بفیروزی قوام

نه تنی را از تو گردی نه دلی را از تو درد

هر چه گوئی خیر مطلق هر چه خواهی نفع عام

ای حکیم کاردانی الکلی چون فیلقوس

بر دبستان کمالات تو آرد استلام

آنچه زاد از رای تو نسبت آن صبح روز

وانچه نسبت از کلک تو گشت آن عنبر زلف شام

از زبان

از زبان حالت هر زمان آید به گوش

کز ضمیر الت طبع من بسته شد نقش حرام

جیب دولت تا شده یک یک بر کبهای تو

من کجا و شرح آن با این کلام نا تمام

قوت بازوی رستم را از آنچه حد ضعیف

کلک فرخی بقیه رخ خود ننماید اهتمام

نه فراوان نه اندک از اکثر جمع خلق

در کرمت بار است بهر خوب و زشت جای خاص و عام

هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگوی

خلفا را اندر روی خلافت اهل مصر و شام

کس ازین درگه نشد محروم شاه و گدا هیچ وقت

جان فدای دست گوهر بار تست ای والا مقام



ای حکیمی که خلافت بر بسته قدر حکم

نقطه لا جبر زکلک را ره بری بر انتقام

آفرینها بر تو بادا ای امیر ابن الامیر

ای شکوه ملک و ملت دین و دهر را انتظام

شرح اوصاف تو ای والا گهر نامد بر زبان

کآب دریا فاتح مسکین به پیمانه بجام

تا کسی حلاجه را با سُلّم رهد بر اوج چرخ

تا که لنگی بسپرد اطراف گیتی را بگام

تا که موری رخش آرد بر سر شیر نر

تا شناور طی کند بحر محیط نیلفام

کم زنم پس لاجرم زین آرزوی خام خویش

کودک ناچیز که سیمرغ را آرد بدام

سر

۲ [illegible]

سرورا لولاکا ای که نام پاک تو

چون وضو بی لب بود در پیش من فعلی حرام ۲

من بر آن لب نیمه ره بهر نام و نان فروش

ملک ری باشد که گیتی بهترین هر مقام

بر خلاف صورت موهوم بر نفی قیاس

مسکن ما دور غم گشت و ملک ما شد لیک خام

الغرض آبی بجوی ما نشد در خاک ری

با همه آنکه ز آتش خواست ادیب دو سلام

گر ازین جانی مرا نا شاد شه

همتم کوتاه باد و حکمتم بالا جرام

سالها زحمت کشیدم تا تعلم آمدم

در فنون شعر دانش در خط و ربط و کلام

سند

سند انشای سلطانی مرا دیده جابر

شخص اول در همه دانش مرا برنام

شخص اول را ز نیه کز تا تحصیل وقت

پیش این اندر قعود و در زندان اندر قیام

المنة لله الذی گشت فخر کاینات

گر بمیرم به که حاجت آورم پیش لئام

وه چه خوش گفته است دانای غزنوی این سخن

شیر مردار ار بمیرد نکوتر کز در روبه طعام

بر کریم ابن الکریمی چون تو باید التجا

ای نوشته بر نگین نامش ملوک روم و شام

لاجرم بر خاک سودم با رخ عجز و نیاز

تا که از مهر فلک ثابت رسم بر نام و کام

فدا

تا فلک گردنده از انجم در زر گیرد به بر

تا زمین پاینده گردد از تو خشتش زر دوام

ایضاً فی مدح حضرت
ولیعهد

اوصاف مآثر تو با خامهٔ خام

تعداد هنرهای تو در طی کلام

آوردن کودک است سیمرغ بدام

پیمودن فالجست دریا با جام

رباعی در مدح اعز اجل معظم الیه
روحی فداه

مهر از تو صاحب خرد سنجیده
پیش تر ز عالم و در و گنجیده
گنجیده بدان صفت که گنجیده خدای
اندر دل ما و آسمان در دیده

ایضاً

تفصیل هنرهای ادب از بحر جلال
ارباب ادب راست شغل و کار محال
این است که گشته بیگمان متعال
از بس خجل عقل ز دوران ظهر لال

۱